



داستان کالایی شدن روابط انسانی و خودشیفتگی در عصر مدرن

آدم‌هایی که از «عاشقی» استعفا داده‌اند

فلسفه

اعظم فردوست

گروه اندیشه

در اولین جلسه از سلسله نشست‌های «مدرسه عشق» که به همت انجمن علمی الهیات با همکاری گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه امام صادق (ع) برگزار شد، دکتر رسول

رسولی پور، استاد فلسفه دانشگاه خوارزمی، «رنجوری عشق» در زمانه ما را به بحث گذاشت. او با اتکا به نظریات بیونگ چول هان، فیلسوف فرهنگ و نظریه‌پرداز کره‌ای-آلمانی، نشان داد بحران عشق در جهان امروز، چیزی فراتر از یک مشکل فردی یا احساسی است. این بحران، ناشی از کالایی شدن روابط انسانی، فردگرایی افراطی و خودشیفتگی انسان مدرن است؛ به گونه‌ای که عشق از تجربه‌ای رادیکال به امری نمایشی و مصرفی تقلیل یافته است. با این حال، او تأکید کرد که عشق در چنین جهانی هنوز تنها راه زیستن حقیقی است.

کلیدی چول هان در کتاب «رنجوری عشق» این است که چرا عشق، با وجود این تاریخ باشکوه فلسفی و عرفانی، در عصر ما رنجور شده است؟

فیلسوفانی که عشق را به اوج رساندند

برای روشن شدن مسأله، رسولی پور اول تصویری از جایگاه عشق در سنت‌های بشری ارائه کرد. او به تقسیم‌بندی مشهور

راز فرهنگ انسانی از نگاه ویلهلم دیلتای

فهم انسان با منطق هرمنوتیکی

برای انسان، «دانستن» کافی نیست؛ «فهمیدن» ضرورت است

جامعه‌شناسی تفهیمی

دکتر منوچهر صانعی دره‌بیدی

استاد فلسفه دانشگاه شهید بهشتی

ویلهلم دیلتای، فیلسوف آلمانی و بنیانگذار جامعه‌شناسی تفهیمی، بر این باور بود که انسان و تجربه زیسته او را نمی‌توان با معیارهای علوم طبیعی شناخت. به‌عزم او، جهان انسانی نه صرفاً مجموعه‌ای از علت‌ها، بلکه عرصه‌ای از معناست؛ و فهم این معنا نیازمند «منطق هرمنوتیکی» است. منطقی که از معانی «فهمیدن» را متمایز از «دانستن» می‌داند. دیلتای، علوم‌انسانی را حوزه‌ای معرفی می‌کند که باید با «فهم همدلانه»، «تفسیر کنش‌ها» و «تجربه زیسته» پیش رود، زیرا موضوع آن نه اشیاء بلکه زندگی انسانی است. در این رویکرد، پژوهشگر علوم انسانی باید بتواند از خلال آثار، گفتارها و رفتارهای انسان‌ها، به شبکه‌ای از معانی نهفته در پس آنها دست یابد؛ به همین دلیل، هرمنوتیک دیلتای راهی است برای عبور از ظاهر پدیده‌ها و رسیدن به افق معنایی آنها. از این منظر، علوم انسانی زمانی معنا می‌یابد که به ما باری رساند تا جهان انسانی را بفهمیم و نسبت خود را با آن روشن کنیم؛ چیزی که دیلتای آن را رسالت اصلی تفکر می‌داند. مکتوب حاضر، متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی دکتر منوچهر صانعی دره‌بیدی است که در نشست «فهم در علوم انسانی» در محل دانشگاه بین المللی مذاهب اسلامی ارائه شده است.

دانستن در علوم طبیعی؛

«فهمیدن» در علوم انسانی

دیلتای بحث خود را با یک تمایز ساده، اما اساسی آغاز می‌کند: در علوم طبیعی ما می‌دانیم، اما نمی‌فهمیم. وقتی فیزیکدان توضیح می‌دهد نور با زاویه‌ای مشخص بازتاب می‌شود، یا شیمی‌دان از ترکیب هیدروژن و اکسیژن سخن می‌گوید، ما تنها به روابط و قوانین واقفیم؛ اما این واقعیت‌ها را به معنای «فهمیدن» نیست. این «دانستن» یک شناخت بیرونی است. در مقابل، علوم انسانی با پدیدارهایی سروکار دارند که انسان می‌تواند آنها را «از درون» بفهمد؛ چراکه سرچشمه آنها تجربه و اراده انسانی است. مورخ

بحث «فهم در علوم انسانی» یکی از مهم‌ترین گره‌های اندیشه مدرن است؛ گرهی که ویلهلم دیلتای، فیلسوف آلمانی، کوشید آن را از خلال تمایز میان «دانستن» در علوم طبیعی و «فهمیدن» در علوم انسانی روشن کند. علوم انسانی از نظر او نه امتداد علوم طبیعی‌اند و نه قابل تقلیل به روش تجربی؛ بلکه قائم به جهانی هستند که انسان در آن می‌زید، تجربه می‌کند، می‌آفریند و معنا می‌بخشد. برای دیلتای، فهم در علوم انسانی، بنیانی است که باید بر تجربه زیسته، همدلی و تاریخ‌مندی استوار شود؛ چیزی که او آن را «تقد عقل تاریخی» نامید.

ترسناک یا حتی بی‌هوده می‌بیند؟

فیلسوفانی که به «سقوط عشق» کمک کردند

استاد دانشگاه خوارزمی، در بخش دیگری از سخنان خود به روایت مهمی از تاریخ اندیشه اشاره کرد: روایتی که طبق آن، عشق توسط برخی فیلسوفان مدرن در عمل از مقام بلند خود سقوط کرده است؛ «اگر از نیچه و شوپنهاور آغاز کنیم، آنها عشق را فریب طبیعت برای تولید مثل می‌دانستند. فروید عشق را جلوه‌ای از سائق خودشیفتگی می‌دید. «لکان»، عشق را «بخشدین چیزی که نداري به کسی که وجود ندارد» تعبیر می‌کرد و آلن دو باتن، عشق را پدیده‌ای مادون مدنی و صرفاً غریزی می‌فهمد.»

رسولی پور به نویسندگان و هنرمندانی هم اشاره کرد که از تجربه‌های شخصی‌شان به نتیجه‌های بدبینانه‌ای رسیدند: «چارلز بوکوفسکی، عشق را چیزی می‌بیند که مثل آب می‌لغزد و می‌رود. کیارستمی عشق را توهم می‌دانست.» او معتقد است بخشی از رواج دیدگاه‌های بدبینانه در زمانه ما ناشی از گرایش نچرالیزستی است که همه چیز به هورمون و واکنش شیمیایی فروگاسته می‌شود، در حالی که این تبیین فروگاهنده، با کل سنت تاریخی ما در تضاد است.

عشق‌های بحران‌زده

رسولی پور سه عامل بنیادین بحران عشق در جهان امروز از نگاه بیونگ چول هان را چنین برشمرد:

۱. فردگرایی و نارسیم جهان مدرن: به تعبیر چول هان، فردگرایی سرمایه‌داری نوعی خودشیفتگی پدید آورده که در آن دیگری نه یک حضور انسانی، بلکه «ابزاری» برای تکمیل من نارسیت است. در نظام شخصیتی امروز، سوژه مدام می‌پرسد: «چه سود یا دستاوردی برای من دارد؟» عشق در منطق سودمحورآوری نمی‌تواند ریشه بدواند.

۲. کالایی شدن روابط انسانی: وقتی همه چیز در بازار ارزش‌گذاری می‌شود، عشق نیز ناگزیر تابع منطق مصرف، عرضه و تقاضا می‌شود. انسان‌ها در این وضعیت، دیگری را بر اساس جذابیت بازاری، سرمایه نمادین و ارزش مصرفی می‌سجند.

۳. سلطه اقتصاد بر فرهنگ: نهادهای اقتصادی، فرهنگ را بلعیده‌اند. عشق از امر مقدس و رمزآلود، تبدیل به منت شده است. صنعت سرگرمی و رسانه، عشق را به یک کالای نمایشی بدل کرده است. بیونگ چول هان سه عامل فوق را در کنار هم قرار می‌دهد و به این اجماع نظری می‌رسد: «امروزه عشق محیط مناسب برای شکفتن ندارد.»

عشق: یک تجربه رادیکال

فرازهای مهم سخنرانی رسولی پور آنجا بود

که به تعریف عشق از دیدگاه چول هان پرداخت: «چول هان عشق را تجربه‌ای رادیکال می‌داند که تا دورترین نقطه وجود دیگری می‌رود؛ آنجایی که تجربه مطلق دیگریت اتفاق می‌افتد.» او عدم سازگاری عشق با جهان سرمایه‌داری را از دیدگاه این فیلسوف کره‌ای آلمانی چنین توصیف کرد: «عشق عبور از خود و رسیدن به دیگری است؛ نوعی توان ناتوانی. در حالی که جهان سرمایه‌داری بر توانایی و تصاحب تکیه دارد، اما عشق بر ناتوانی و نیاز استوار می‌شود.»

این استاد فلسفه به این نکته هم اشاره کرد که چنین دیدگاه‌هایی، چول هان را در کنار فیلسوفانی چون بوبر و لویناس می‌نشانند: «در فلسفه بوبر، رابطه من-تو تنها شکل زیستن حقیقی است. عشق وقتی رخ می‌دهد که دیگری را نه ابزار، بلکه تو ببینیم.» او در این بخش از بحث خود تصریح کرد که بحران عشق در جهان امروز ما در واقع «بحران رابطه با ناشی از رواج فرهنگ دیجیتال در این نسل دانست.

جنبه تراژیک عشق

استاد دانشگاه خوارزمی، سپس با استناد به عرفان اسلامی و آرای شهرودی، بر جنبه تراژیک عشق تأکید گذاشت: «شهروندی در مونس العشاق از سه مفهوم وابسته سخن می‌گوید: «عشق، زیبایی و حزن. در سنت ما، عشق همیشه درناک است؛ همیشه با فراق، با فاصله و با رنج همراه است. اما جهان امروز، جهانی است که رنج را برنمی‌تابد؛ جهانی که عاشق شدن را بدون درد، بدون خطر و بدون فراق می‌خواهد. اما عشق بدون حزن، اصلاً عشق نیست.» رسولی پور در ادامه با استفاده از تحلیل چول هان، به نقد «سوژه دستاوردی» پرداخت: «سوژه‌ای که همه چیز را به‌دست‌آمدنی می‌بیند، قادر نیست درکی از عشق داشته باشد. عشق فراسوی دستاورد است. عشق تصاحب نیست؛

کالایی شدن عشق در فرهنگ دیجیتال

رسولی پور معتقد است، با وجود همه آسیب‌ها، عشق همچنان «تنها راه زیستن حقیقی» است. کسی که از عشق گریزان است، در واقع از زندگی می‌گریزد. به باور او، بحران عشق، بحران انسان امروز است؛ انسان‌هایی که از بشر انسان را در وضعیت بی‌پناهی وجودی رها کرده و عشقی که نیازمند رنج، راز، فاصله و دیگری است، در چنین جهان مسطحی نمی‌روید. در فرهنگ دیجیتال امروز، عشق از «امراضیل» به «امر مصرفی» بدل شده است. کالایی شدن فرهنگ، عشق را از عمق به سطح رانده‌واز تجربه‌ای قدسی به تجربه‌ای نمایشی فروگاسته است، در حالی که عشق تنها امکان واقعی انسان برای زیستن حقیقی است.»



بشر



منطق هرمنوتیکی، منطقی است

که در پی فهم معناست، نه تبیین علت.

علوم انسانی بر تجربه زیسته، همدلی و

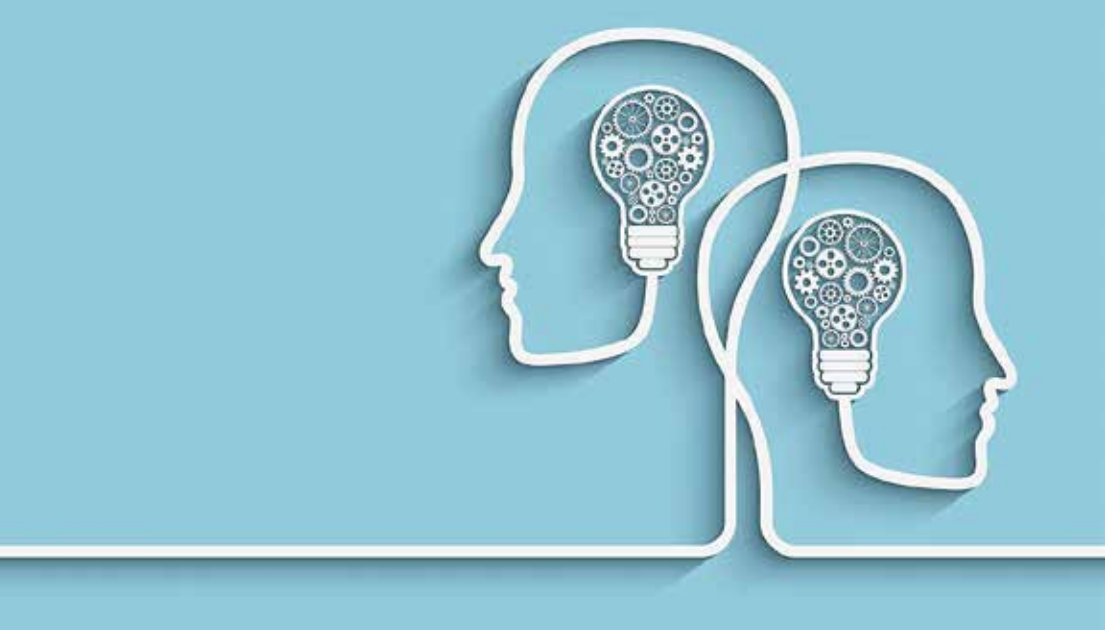
فهم متقابل استوار است

و پژوهشگر

را به درک عمیق زندگی و فرهنگ

انسان هدایت می‌کند؛ جایی که «دانستن» کافی نیست

و «فهمیدن» ضروری است

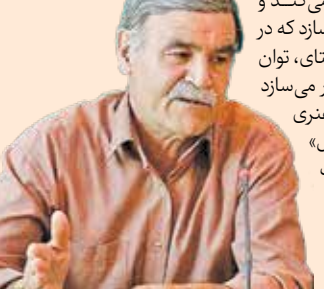


گاه. در انسان‌ها، با تجربه ویژه، تاریخچه زندگی و عاطفه یکتای خود فهم خاصی ایجاد می‌کند. بنابراین علوم انسانی علمی «جزئی» است؛ علمی که بر مورد خاص، زمان‌مند و فردی تمرکز دارد. این ویژگی بنیادی فهم انسان از خود است.

یکانه و غیرقابل تکرار است. دیلتای، تصریح می‌کند که علم در علوم انسانی، علم کلی نیست. قانون عام انسانی وجود ندارد، زیرا زندگی انسانی قانون‌بردار به‌معنای طبیعی نیست. نمی‌توان گفت هر انسانی در هر شرایطی واکنش یکسان نشان خواهد



بشر



راز فرهنگ انسانی

دیلتای بنیان فرهنگ را در «همدلی» جست‌وجوی کند؛ همان نیرویی که لاک و همون نیز به شکلی دیگر بر آن تأکید کرده بودند. همدلی، انسان‌ها را در تجربه یکدیگر شریک می‌کند و شبکه‌ای از معنا و همکاری می‌سازد که در حیوانات وجود ندارد. از نگاه دیلتای، توان همدلی است که انسان را قادر می‌سازد ساختارهای پیچیده فرهنگی، هنری و اخلاقی بسازد. «فهم متقابل» شرط بنیادین هر فرهنگی است و علوم انسانی کاری جز فهم این شبکه همدلی و تجربه‌های مشترک نیست.